

مجلس دهم

شب ۲۲ ماه مبارک رمضان ۱۳۹۷

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَ أَخِي  
رَسُولِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ آيَتِكَ الْكُبْرَى وَ النَّبِيَّ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

«بار پروردگارا! رحمت خود را بفرست بر علی

که امیر مؤمنین و وصی رسول رب العالمین

است، و بنده و ولیّت و برادر پیغمبرت و حجّتت

بر تمام خلق و بزرگترین آیت تو و خبر بزرگ!»

**معنای لقب «امیر المؤمنین» و «وصی»**

امیر: یعنی حاکم؛ أمر: أي حکم؛

امیر المؤمنین: یعنی حاکم، صاحب أمر، صاحب

فرمان و صاحب اختیار بر مؤمنین. و این لقبی

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

است که پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند، و همه بعد از غدیر خم حضرت را به امیرالمؤمنین یاد می‌کردند،<sup>۱</sup> و با آن حضرت هم به امارت، بیعت کردند؛ امارت: یعنی حکومت بر مؤمنین. از جمله افرادی که آمدند و با آن حضرت بر همین امارت بیعت کردند، عُمَر و ابابکر و چند نفر دیگر بودند که اینها با همدیگر آمدند و بیعت کردند.<sup>۲</sup>

بریدهٔ اَسَلَمی می‌گوید:

من بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مدینه نبودم، در شام بودم. وقتی آمدم و دیدم که ابوبکر بالای منبر است و جماعتی هم در مسجد، خیلی تعجب کردم! وارد مسجد شدم و گفتم: پس علی کجاست؟! گفتند: علی نیست! گفتم: چرا ابوبکر رفته است بالای منبر؟! گفتند: خلیفهٔ مسلمین است! گفتم: چگونه خلیفهٔ مسلمین است؟! گفتند: بله، قضایا چنین و چنان شد و این خلیفهٔ مسلمین است!

گفتم: مگر شما نبودید که رفتید با علی به امارت بیعت کردید؟! من خودم در آن خیمه بودم که

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای لقب امیرالمؤمنین و انحصار آن در حضرت علی علیه السلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۰۷.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون بیعت ابابکر و عمر با امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۹۴.

شما با علی به امارت بیعت کردید و گفتید:  
«السَّلامُ علیک یا امیر المؤمنین!» ای ابابکر و عمر  
و پنج نفر دیگر، شما هفت نفر با هم آمدید بیعت  
کردید!

گفتند: آن قضایا گذشت، و قضایای دیگری واقع  
شد؛ عالم بر اساس حوادث است، یک حادثه  
جدیدی پیدا شد!

گفتم: چه حادثه‌ای پیدا شد؟ قسم به خدا، شما  
در مقابل پروردگار خیانت و جنایت کردید!  
رفتید در مقابل رسول خدا با امیرالمؤمنین بیعت  
کردید، بعد می‌گویید: «حَدَّثَ حَدِثٌ و وَقَعَ  
واقِعٌ!»

خلاصه، من را زدند و از مسجد بیرون کردند.  
این روایت را سنّی‌ها نقل می‌کنند و در  
تواریخ اهل تسنّن ذکر شده است.<sup>۱</sup>

وصیِّ رسولِ ربِّ العالمین؛ «خدایا درود خود را  
بفرست بر علی که امیرالمؤمنین و وصیِّ رسول  
ربِّ العالمین است.»

وصی به آن کسی می‌گویند که بعد از انسان  
به وصایت و سفارش او، متکفّل امور انسان

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون روایت بریده‌أسلمی و ایراد او بر خلافت ابابکر  
رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۱۱ - ۱۱۴.

شود.

اگر نظر آقایان باشد ما پنج سال پیش، در آن سال اولی که در ماه مبارک رمضان بنا بود از ولایت صحبت کنیم، چند مطلب را مفصل بیان کردیم؛ یکی اخوت حضرت بود و یکی راجع به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام. شاید هفت، هشت و یا ده جلسه با طرق مختلف، روایاتی که در این باره از شیعه و سنی نقل شده است: «وَصِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ، خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ» که پیغمبر آن حضرت را به عناوین مختلف و در موارد مختلفی به عنوان وصی یاد کردند، و همچنین در خصوص فقراتی که به آن حضرت وصیت کردند، مفصل صحبت کردیم. و بنده این مطالب را که بیش از هفتاد، هشتاد صفحه است، نوشته‌ام.<sup>۱</sup>

## تقدّم مقام عبودیت بر مقام ولایت

عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ؛ «او بنده تو و ولی تو است.»

اینجا عبد بر مقام ولایت مقدم شده است، همان طور که آنجا فرمودند: «مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ.»

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون وصایت امیرالمؤمنین از جانب رسول خدا صلوات الله علیهما رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۷۵.

آنجا مقام عبودیت مقدم بر رسالت بود، اینجا مقام عبودیت آن حضرت مقدم بر ولایت است؛ یعنی اوّل عبودیت است و بعد ولایت.

**عَبْدِكَ: معنای عبد را سابقاً بیان کردیم. و**

**وَلِيكَ: ولیّ تو؛ ولیّ تو: یعنی صاحب اختیار از طرف تو و نافذ الأمر در تمام عالم وجود به اراده و اختیار تو. این می شود ولی، که لازمه مقام عبودیت است. عبودیت: یعنی فناء مطلق؛ و لازمه فناء مطلق، تجلّی تمام انوار پروردگار است؛ و لازمه تجلّی انوار خدا، افاضه فیض است بر عالم وجود، از ناحیه قلب ولیّ خدا.**

عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي (أَوْ: مِثْلِي)؛<sup>۱</sup> «ای بنده من، تو مرا اطاعت کن تا من تو را مثل خودم قرار بدهم (یا: مثل خود قرار بدهم)!»

یعنی به عنوان نمونه و مثال خود قرار داد. و این در اثر همان تزکیه و تهذیب و صفای قلب می شود، که دیگر در شخص شائبه‌ای از خودنمایی نیست و خدانمای محض می شود، و لازمه مثال خدا و خدانمای محض شدن، طلوع انوار پروردگار در دل است، و آن انوار، انوار تخیلی و توهمی نیست؛ بلکه انوار وجودی مطلق است که به نحو تجرّد و بساطت، در دل طلوع می کند و از آن دل بر تمام عالم وجود

---

<sup>۱</sup> مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰۴، با قدری اختلاف.

افاضه وجود می شود.

تَجَلَّى لِي الْمَحْبُوبُ فِي كُلِّ وَجْهَةٍ \*\*\* و شَاهِدْتُهُ فِي كُلِّ

مَعْنَى وَ صُورَةٍ<sup>۲</sup>

«محبوب برای من از هر وجهه‌ای تجلی کرد

و من او را در هر معنی و صورتی مشاهده کردم.»

این را می گویند ولایت کلیه مطلقه، که این

مقام از مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام است.

**عهد اخوت پیغمبر با امیرالمؤمنین**

**علیهما السلام در مکه و در مدینه**

**و أخی رَسُولِك؛ «و برادر پیغمبر تو.»**

پیغمبر دو مرتبه با امیرالمؤمنین علیهما السلام

عهد اخوت بستند؛ یکی در مکه و یکی در

مدینه.<sup>۳</sup> و راجع به اخوت هم در همان ماه

رمضان مفصل صحبت کردیم و آن مطالب هم

نوشته شده است.<sup>۴</sup> در اخوت امیرالمؤمنین هیچ

جای شک و شبهه‌ای نیست و این حدیث،

حدیث متواتر است که هیچ کس انکار اخوت

امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر! هیچ کس! حتی

<sup>۱</sup> خ ل: عن.

<sup>۲</sup> الجوهرة المضيئة، ج ۲، ص ۲۷۸.

<sup>۳</sup> الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۸؛ أسد الغابة، ج ۳، ص ۵۸۸.

<sup>۴</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۸۴.

ابوبکر هم انکار نکرد.

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بین مهاجر و انصار در مدینه عقد اخوت بستند، ابوبکر را با عمر، عثمان را با عبدالرحمن بن عوف، و سلمان را با ابوذر برادر کردند؛ همه اینها از اتحاد افق است! تمام مهاجر و انصار با هم برادر شدند ولی برای امیرالمؤمنین علیه السلام برادری معین نکردند، تا اینکه تمام شد و عقدهای اخوت بسته شد، و امیرالمؤمنین هم متأثر شدند که پیغمبر برای من برادری معین نکردند.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام در بین راهی خوابیده بودند و گرد و غبار هم آمده و به صورت امیرالمؤمنین نشسته بود، پیغمبر سراغ امیرالمؤمنین آمدند، با پا زدند و فرمودند: «علی برخیز! برخیز! یا ابا تراب چرا اینجا خوابیده‌ای؟!» حضرت برخاستند، پیغمبر فرمودند: «یا علی، من تو را برای خود گذاشتم؛ أنت اخی فی الدنیا و الآخرة.»<sup>۱</sup> و با آن حضرت عقد اخوت بستند.

بعد از رحلت حضرت رسول خدا صلی الله

---

<sup>۱</sup> کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۴۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۲۴.



علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین را به مسجد آوردند  
و آن قضایا اتفاق افتاد، امیرالمؤمنین علیه السلام با  
ابوبکر بیعت نکردند، و عمر گفت: «اگر تو بیعت  
نکنی گردنت را می‌زنیم!» حضرت فرمودند:  
«بنابراین گردن بنده خدا و برادر رسول خدا را  
می‌زنی.»

عمر گفت: «عبودیتت را نسبت به خدا قبول  
داریم، اما اخوتت را نسبت به رسول خدا نه!»<sup>۱</sup>  
و همه شیعه و سنی نوشته‌اند که هیچ‌کس  
انکار اخوت امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر،  
درحالتی که مانند آفتاب روشن بود<sup>۲</sup> و پیغمبر  
فرمودند که: «انکار اخوت تو را نمی‌کند مگر  
شخص مجاحد!» یعنی: منکر و کافر.

### حجّت امیرالمؤمنین بر جمیع خلائق

و حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ؛ (و امیرالمؤمنین حجّت توست بر تمام خلق.)

آنچه را قابل احتجاج است، حجّت می‌گویند؛  
مثلاً انسان را برای محاکمه می‌آورند در محکمه  
و می‌گویند: حجّت و دلیل خودت را بگو، که  
چرا این کار را کردی؟! به دلیلی که انسان  
می‌آورد، حجّت می‌گویند. اعمال افراد بشر با

<sup>۱</sup> الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون انکار عمر نسبت به اخوت امیرالمؤمنین با  
رسول الله صلوات الله علیهما رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۹۸.

أعمال امیر المؤمنین تطبیق داده می‌شود و در روز  
قیامت خدا به أعمال امیر المؤمنین احتجاج  
می‌کند؛<sup>۱</sup> یعنی بر اساس فرمان ولایت و أعمال  
امیر المؤمنین مؤاخذه می‌کند.

برای شما حجّت قرار دادم: یعنی امر او امر  
من، و نهی او نهی من است. پادشاهی که  
مسافرت می‌کند یک نفر را جای خودش  
می‌گذارد و می‌گوید که امر او امر من و فرمانش  
هم فرمان من است، من که برگردم مطابق فرمان  
این از شما مؤاخذه می‌کنم؛ این را می‌گویند:  
حجّت.

حجّت الهی: یعنی آن کسی که خدای علیّ  
أعلیّ فرمان او را فرمان خود، امر او را امر خود،  
و نهی او را نهی خود قرار داده است. این حجّت  
است از طرف پروردگار، و لذا امر و نهی و افعال  
او حجّت است، این می‌شود حجّت و خداوند بر  
بندگان خود به او امر آن حجّت، احتجاج می‌کند،  
و هر عملی که مردم در پیشگاه پروردگار انجام  
بدهند، اگر با آن عمل حجّت تطبیق کند آزادند و  
اگر نه، گرفتار؛ چون حجّت است دیگر! حجّت:  
یعنی آن چیزی که انسان با او بتواند احتجاج کند.

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۷۲؛ أنوار الملکوت، ج ۲، ص

# أمیر المؤمنین آینه تمام‌نمای حضرت حق

و آیتک الکبریٰ؛ «آیت بزرگ تو و بزرگ‌ترین آیت توست!»

آیه: یعنی نشانه و علامت؛ علی یک آینه‌ای

است که تو را نشان می‌دهد، همه وجود تو را نشان می‌دهد، نه فقط یک صفت و یک اسم.

تمام موجودات خدا را نشان می‌دهند، ولیکن در سعه و دید و مقدار نشان دادن فرق می‌کنند؛ یک آینه کوچک و یکی بزرگ است، یکی مربع و یکی مستطیل و یکی لوزی است، یک آینه زرد و یکی قرمز و یکی سبز است، یکی تیره است، یکی پشتش زنگ زده و جیوه‌اش ریخته. همه این آینه‌ها مختلف هستند، ولی یک آینه تمام‌قد است که می‌گویند آینه تمام‌نما، و تمام بدن انسان را نشان می‌دهد، و رنگ این آینه هم در نهایت لطافت است و هیچ زردی و قرمزی و سبزی ندارد، واقعیت را نشان می‌دهد، نه اینکه تنها جلوی انسان بلکه تمام اطراف اعم از جلو و عقب و پهلوهای انسان را نشان می‌دهد، و این آینه نه تنها جسم را نشان می‌دهد بلکه روح و مغز و عقل را هم نشان می‌دهد! این یک آینه عجیبی است! امیر المؤمنین چنین آیه‌ای برای خدا است.

**ظهور نور وجود اجمالاً در پیغمبر و تفصیلاً در**

**امیر المؤمنین صلوات الله علیهما**

«الکبری» مؤنث است؛ چون «آیتک» مؤنث است. می‌گوید: «آیتک الکبری»؛ آیه اکبر هم می‌گویند. یعنی علی بن ابی‌طالب بزرگ‌ترین نشان‌دهنده تو در میان عوالم است، البته بعد از پیغمبر! پیغمبر جنبه استادی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر می‌گیرد و نشان می‌دهد.

اگر کسی خیال کند که امیرالمؤمنین از پیغمبر بالاتر است - کما اینکه بعضی از درویش‌ها تصریح به همین حرف می‌کنند - این حرف خیلی غلطی است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام شاگرد پیغمبر و بنده پیغمبر است،<sup>۱</sup> و بین مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین خیلی تفاوت است! در روز قیامت پیغمبر در آن پله بالاست، امیرالمؤمنین یک پله پایین‌تر؛ پیغمبر مقام اجمال دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل. آنچه امیرالمؤمنین دارد از پیغمبر دارد، نور وجود از مقام عماء و مقام فناء، که همان ذات مقدس پیغمبر و اسم اعظم خداست، تجلی کرد و اولین تجلی در آینه قلب امیرالمؤمنین شد، و آینه قلب

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۸۹:

«عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: جاء حبرٌ من الأخبارِ إلى أميرالمؤمنین علیه السلام... فقال: یا أميرالمؤمنین، أ فنبیُّ أنت؟ فقال: «و یلک! أنا عبدٌ من عبید محمدٍ صلی الله علیه و آله و سلّم.»»

امیرالمؤمنین تفصیلی است و جزئیات را نشان می‌دهد، و آینه قلب پیغمبر کلی است و از آن کلی، نور به این آینه تمام‌نمای جزئیات عالم کائنات سرایت می‌کند، و تا او نباشد این نیست.<sup>۱</sup> اینها دیگر خصوصیتی است که اگر بخواهیم بیان کنیم خیلی طول می‌کشد.

یعنی اگر پیغمبر نبودند، امیرالمؤمنین هم نبود؛ اما عکس آن درست نیست، یعنی اگر امیرالمؤمنین نبودند باز پیغمبر بود. چون پیغمبر حجاب اقرب است و امیرالمؤمنین حجاب بعد از حجاب.

می‌گویند: این تلسکوپ‌هایی که با آنها ستاره‌ها را می‌بینند، اول یک ذره‌بین کوچکی دارد که در او ستاره‌ها دیده نمی‌شود؛ از آن ذره‌بین نور می‌افتد در یک ذره‌بین بزرگ که در آن می‌بینند. ولو اینکه در آن ذره‌بین کوچک ستاره دیده نمی‌شود، ولی واسطه برای نور و فیض است و تا او نباشد در آن ذره‌بین بزرگ دیده نمی‌شود؛ او حکم معدن و مبدأ دارد، او می‌گیرد و به این ذره‌بین بزرگ می‌دهد و انسان می‌بیند. پیغمبر در مقام اجمال از خدا می‌گرفتند و به امیرالمؤمنین می‌دادند و او بیان می‌کرد.

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۴، ص ۱۶۸.

رسول خدا هیچ وقت خطبه نمی خواند؛ در تمام مدّت عمر، خطبه‌هایی که پیغمبر خواندند چندتا بیشتر نیست و همه کوتاه و کم، در حدود دو، سه خط است. امّا امیرالمؤمنین اهل بیان بودند و خطبه‌های یک ساعته می خواندند؛ نهج البلاغه خطبه‌های آن حضرت است. پیغمبر می داد و او می گرفت و بیان می کرد.

پیغمبر در تمام مدّت عمر شمشیر به روی کسی نکشید، امّا امیرالمؤمنین شمشیر از دستش نیفتاد؛ نه اینکه پیغمبر نمی کُشت، تمام این کشتارها کشتار پیغمبر است، امّا در تمام غزوات، امیرالمؤمنین با پیغمبر بود و علی دست پیغمبر بود! نظر پیغمبر و امر پیغمبر بود! این گونه پیغمبر مقام جمع دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل؛ پیغمبر سرچشمه است و امیرالمؤمنین نهر جاری. این نهر جاری از سرچشمه پیدا می شود؛ نهر جاری است و تمام دنیاها را پُر از آب کرده، امّا از آن مبدأ است! امیرالمؤمنین به قلب پیغمبر توجّه می کند، آن وقت دریای علوم از قلب او سر می زند و فوران می کند و می جوشد.

## افاضه علوم جبرائیل از امیرالمؤمنین

روایات متواتر از شیعه و سنی داریم که حضرت فرمودند:

پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام هزار در از علم آموخت که از هر دری هزار باب از علم منفتح می شد.<sup>۱</sup>

این فقط تعبیر است، نه اینکه هزار تا بوده؛ هزار تا چیست؟! قلب پیغمبر مبدأ تراوش علم است و آن وقت به قلب امیرالمؤمنین می افتد و تفصیل می شود؛ هر آنچه از علوم که شما فرض کنید اینجاست! آن وقت اگر جبرائیل هم بخواهد علم یاد بگیرد باید بیاید از امیرالمؤمنین یاد بگیرد؛ چون مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین از جبرائیل بالاتر است و جبرائیل فقط واسطه فیض است، و مقام علم را از حقیقت پیغمبر به قلب پیغمبر می رساند. مثل اینکه شما کناری نشستید و با خودتان تصوّر می کنید، تفکر می کنید، یک چیزهایی در نظر می آورید، حدیث نفس می کنید، یک مسئله فکری حل می کنید، و آنچه را که در نفس شما از قوه کشف مجهولات است، تفصیل می دهید و نسبت به آن مسئله، قوه ای اعمال می کنید تا آن مسئله از مقام حقیقت، روشن شود و آن مجهول حل شود؛ آن واسطه بر

---

<sup>۱</sup> بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۲:

«عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: "عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ بَابٍ، فَفُتِّحَ لَهُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ."»

قلب مبارک پیغمبر، جبرائیل است.

آن وقت امیرالمؤمنین علیه السّلام آیه است،  
پیغمبر هم آیه است اما آیه‌ای که هیچ‌کسی او را  
نمی‌تواند ببیند مگر امیرالمؤمنین! مگر رسیدن به  
مقام پیغمبر کار آسانی است؟! مگر همه پیغمبر  
را می‌شناسند؟!

## پیغمبر عهده‌دار تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین

### عهده‌دار تأویل قرآن

پیغمبر مقام تنزیل قرآن است؛ یعنی به تمام  
افراد می‌گوید: «ای مردم، به قرآن ایمان بیاورید  
و به من هم ایمان بیاورید!» همه می‌گویند:  
چشم! ولی کجا پیغمبر را می‌شناسند؟! هر کس  
بگوید ایمان آوردم، پیغمبر قبول می‌کند، و لو  
اینکه در باطن منافق باشد؛ چون کار پیغمبر بر  
این اساس است. اما پیغمبر را نمی‌شناسد مگر  
امیرالمؤمنین! او پیغمبر را می‌شناسد و آن

---

<sup>۱</sup> روضة المتقین، ج ۱۳، ص ۲۷۳:

«قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:  
"يَا عَلِيُّ، لَا يَعْرِفُ اللهُ تَعَالَى إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَلَا يَعْرِفُنِي إِلَّا اللهُ وَأَنْتَ، وَلَا  
يَعْرِفُكَ إِلَّا اللهُ وَأَنَا."»

”حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: «ای علی،



حقایقی که از پیغمبر ظهور می کند، به واسطه  
امیرالمؤمنین تفصیل می شود، او منافق را  
می شناسد و جدا می کند<sup>۱</sup>، ولی پیغمبر جدا  
نمی کند؛ چون وظیفه پیغمبر نیست، بلکه وظیفه  
امیرالمؤمنین است. ولایت مثل محک است که  
هر جا بخورد جدا می کند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمودند:

یا علی، أنا قاتلتُ عَلَى التَّنزیلِ، وَأَنْتَ تُفَاتِلُهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ.<sup>۲</sup> و<sup>۳</sup> اینجا دیگر بحث ها و مطالب

---

خداوند تبارک و تعالی را نمی شناسد مگر من و تو،  
و مرا نمی شناسد مگر خدا و تو، و تو را نمی شناسد  
مگر من و خدا.» (محقق)

<sup>۱</sup> تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۸۱:

«[قال] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: "... لولاک لَمْ يُعْرِفْ حِزْبُ  
الله، و بک يُعْرِفْ عَدُوَّ الله.»

”رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: «اگر تو نبودی،

حزب خدا شناخته نمی شد! و به واسطه تو، دشمن

خدا شناخته می شود.» (محقق)

<sup>۲</sup> ریاض الأبرار، ج ۳، ص ۲۰۰، با قدری اختلاف. نور ملکوت قرآن، ج ۳،  
ص ۳۹۲:

«من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای  
پذیرش مفاد و مقصود از قرآن کارزار می کنی.»

<sup>۳</sup> نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۹۱، تعلیقه ۲:

خیلی مفصلی است که تنزیل چیست؟ تأویل چیست؟ حقیقت قرآن چیست؟ ظاهرش چیست؟ امیرالمؤمنین تکفل چه قسم از این علوم تفصیلی را داشتند؟ پیغمبر متکفل چه امری بود؟

## وصول امیرالمؤمنین به بالاترین درجات عالیّه،

### با حفظ مقام عبودیت و شاگردی پیغمبر

اجمالاً اینکه امیرالمؤمنین شاگرد پیغمبر است و اگر کسی بگوید که امیرالمؤمنین شاگرد پیغمبر است، امیرالمؤمنین خیلی خوشش می آید! ولی بعضی ها نمی فهمند و مقام امیرالمؤمنین را بالاتر می برند و می گویند:

علی آن کسی است که وقتی پیغمبر خواست بت ها را از خانه خدا بریزد، ایستاد و گفت: «یا علی، بیا روی شانۀ من بایست!» امیرالمؤمنین رفت روی شانۀ پیغمبر و پای خود را گذاشت روی مَهرِ نبوت؛ پس مَهرِ نبوت زیر پای علی

---

«در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۸، ص ۴۵۵ و ۴۵۶، روایات مستفیضه‌ای را به این مضمون نقل نموده؛ و در غایة المرام، ص ۳۳، حدیث ۱۰، از طریق عامّه از موفق بن احمد خوارزمی در ضمن حدیث طویلی ذکر کرده است؛ و علامه امینی در الغدیر، ج ۷، در پاورقی ص ۱۳۱ گوید:

و با این عبارت و خطاب، معرفّی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام را با گفتارش که: «إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ!» قَالَ أَبُو بَكْرٍ: «أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» قَالَ: «لَا!» قَالَ عُمَرُ: «أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟» قَالَ: «لَا، وَ لَكِنَّ خَاصِفُ النَّعْلِ!» وَ كَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا.

این حدیث را جمعی از حُفَّاطِ تَخْرِيجِ کرده‌اند، و همان طور که خواهد آمد، حاکم و ذهبی و هیشمی آن را صحیح شمرده‌اند.

است! این است مقام علی!

این هم استدلال است؟! پس آیا موقعی که انسان بچه کوچکش را هم بغل می‌کند، درجه بچه بالاتر است؟! پیغمبر ایستاده و می‌گوید: «من ستونم! علی، بیا روی شانه من، و بت‌ها را برو بشکن!» یعنی قوام تو به من است، قوام این کعبه به من است و قوام این شکستن‌ها به من است! پیغمبر علی خود را بلند کردند و معرفی کردند که من معرف هستم و او معرف!

آقا خدا نکند که مطلب انسان بیفتد به دست و فکر خودش؛ یعنی ریسمانش با حقایق بریده شود، آن وقت او دیگر می‌بافد! هرچه هست از شطحات، طامات و چرندیات می‌بافد این قدر از این مزخرفات در فکر انسان وجود دارد! خود امیرالمؤمنین می‌گوید:

من مثل کره شتر دنبال پیغمبر می‌دویدم و از علوم او استفاده می‌کردم، و هر روز بر من یک باب علمی به وسیله آن پیغمبر گشوده می‌شد.<sup>۱</sup> حال تو می‌گویی که علی از او بالاتر است!

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (عده)، ج ۲، ص ۱۵۷:

«و لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرِ أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ.»

غلط است دیگر. وقتی انسان می خواهد کسی را مدح کند، نباید آن قدر مدح کند که آن مدح تنقیص او باشد! اگر ما امیرالمؤمنین را به بالاتر از پیغمبر مدح کنیم، در نتیجه او را ضایع کردیم و شکستیم، تعریف نکردیم بلکه او را تنقیص کردیم.

سابقاً در مدرسه فیضیه که طلبه ها می آمدند پای درس آقایان و درس می خواندند، شیخی بود که بعضی اوقات در کناری بساط پهن می کرد و کتاب و... می فروخت و بعضی وقت ها هم هیچ نمی فروخت، و به تمام معنا خل بود و هیچ سوادى نداشت! همیشه یک دفتر قطور با یک مداد همراهش بود، تا یکی از آقایان می رفت منبر و مشغول درس خارج می شد، و طلبه ها می نشستند و صحبت و اشکال می کردند، این هم می نشست و هرچه را که آن آقا می گفت می نوشت؛ نه اینکه آن مطالب را بنویسد، بلکه مثل بچه ها که روی صفحه یک چیزی می آورند، او هم این صفحه را پُر می کرد! و چند تا از این دفترها را همین طور پُر کرده داشت. بعضی ها که به خودشان می افتند، مثل نوشته شان مثل جناب شیخ است که هرچه از زبان شان بیاید می گویند.

تمام افراد مؤمنین به ولایت امام متکی هستند و امام هم به ولایت پیغمبر متکی است. آن

روایت عجیب را که چند روز پیش در منبر خواندم که امیرالمؤمنین می فرماید:

پیغمبر به من گفت: «یا علی، برو به مردم بگو: کسی که عاق پدر و مادر باشد، مورد لعنت خداست!» و بعد فرمود: «من و تو پدر این امت هستیم.»<sup>۱</sup>

الآن هم همین طور است؛ یعنی الآن هم نور وجود در تمام عالم از ناحیه مقدّس پروردگار به وسیله پیغمبر است، از پیغمبر هم به قلب امام می رسد و از امام به مراتب جزئیّه تا آن عالم مادّه و هیولا می رسد، و همه دارند از این طریق فیض می گیرند.

و النَّبِيَّ الْعَظِيمِ؛ «و او خیر بزرگ است.»

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «از کجا سؤال می کنند؟» ﴿عَنِ النَّبَاِ

الْعَظِيمِ﴾<sup>۳</sup>؛ «از خبر بزرگ!»

ابن نباته می گوید:

مردم هرچه سعی کردند که نور علی را خاموش کنند، نشد؛ بلکه یک صیحه به صیحه قیامت اضافه شد!<sup>۴</sup>

---

<sup>۱</sup> الروضة فی فضائل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهما السلام، ابن شاذان قمی، ص ۱۳۲.

<sup>۲</sup> و <sup>۳</sup>. سوره نبا (۷۸) آیه ۱ - ۲.

<sup>۳</sup>

<sup>۴</sup> مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۳۵۱: «ابن نباته:

او خواسته همان **(النَّبَا الْعَظِيم)** را معنا کند.

قیامت صیحه‌اش خیلی بزرگ است! در قیامت صداها، جمال‌ها و جلال‌ها هست! قیامت عجیب است؛ بهشت و جهنم دارد! اینکه یک صیحه بر صیحه قیامت اضافه شد، یعنی وقتی علی را در میان مردم معرفی کردند، همان مُنکرها مدام خواستند مخفی کنند، ولی مکرر خودش آمد و ظاهر شد و تمام عالم را از بهشت و جهنم پُر کرد. او بهشت مؤمنین و محبین است و جهنم کافرین و مشرکین. او دو دست دارد، یک دستش آتش است و یک دستش گل؛ به مؤمنین می‌گوید: «بوی گل می‌دهد؛ بفرما بو کن و برو به بهشت!» و به آن آتش می‌گوید: «ای جهنم، او را در بر بگیر! امیرالمؤمنین یک آدم دلسوز لطیف و... نیست‌ها! قسمت‌کننده بهشت و جهنم است.<sup>۱</sup>

---

نُشِرَتْ حَلِيَّةٌ فُرِيَشُ فِرَادَتَهُ

\*\*

إلى

صَيْحَةَ الْقِيَامَةِ فُتْلًا»

<sup>۱</sup> کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۱۰؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۱۵۰:

«ابوصلت می‌گوید: چون حضرت رضا علیه السّلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم، چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید! حضرت فرمود:

”ای ابا صلت! این کلامی بود که بدون تأمل قبلی یک‌مرتبه بر زبان من

# صفات و خصوصیات امیرالمؤمنین در بیان

## حضرت خضر

حضرت خضر صفات امیرالمؤمنین را خوب بیان کرد؛ صبح روز بیست و یکم که فرزندان امیرالمؤمنین از سر خاک برگشته بودند، دیدند که پیرمردی آمد و ایستاد و مشغول سلام به امیرالمؤمنین شد، با آن جملات که می‌گوید: «بر مؤمنین پدر مهربان و بر کافرین به غیظ و سخت بود!» (که این معنای ولایت است.) و بعد هم غایب شد. بعداً که پرسیدند، گفتند: «این حضرت خضر است.»<sup>۱</sup> هر کس را شما ببیند که

---

جاری شد، و لَقَدْ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ تَقُولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَهَذَا لَكَ!  
من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می‌کرد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دربارهٔ علی علیه السَّلَام فرموده است: ای علی، تو قسمت‌کنندهٔ بهشت و جهنمی در روز قیامت؛ به آتش می‌گویی: این برای من است، و آن برای تو!»

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۴۵۴؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۳۴۷؛ امام شناسی، ج ۴، ص ۷۲:

«صفوانی در کتاب إْحَنَ وَ مِحَنَ و کلینی در کتاب کافی روایت کرده‌اند که: چون امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند، جاءَ شَيْخٌ يَبْكِي وَ هُوَ يَقُولُ: "الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ عِلَاقَةُ النُّبُوَّةِ!" حَتَّى وَقَفَ بِبَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أَخَذَ بِعِضَادَتِي الْبَابِ فَقَالَ: "رَحِمَكَ اللَّهُ! فَلَقَدْ كُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا، وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَانًا، وَ أَشَدَّهُمْ يَقِينًا، وَ أَخَوْفَهُمْ مِنَ اللَّهِ، وَ أَطْوَعَهُمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ، وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ، وَ أَكْثَرَهُمْ سَوَابِقَ، وَ أَشَبَّهُهُمْ بِهِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ سِيَاءً وَ فَضْلًا. وَ كُنْتُ

أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا، وَأَعْلَاهُمْ طَوْدًا، وَأَقْدَمَهُمْ كَلَامًا، وَأَصَوَّبَهُمْ مَنْطِقًا، وَ  
أَشَجَّعَهُمْ قَلْبًا، وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلًا، وَأَقْوَاهُمْ يَقِينًا.

حَفِظْتَ مَا ضَيَّعُوا، وَرَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا، وَشَمَّرْتَ إِذْ اجْتَمَعُوا، وَعَلَوْتَ إِذْ  
هَلَعُوا، وَوَقَفْتَ إِذْ شَرَعُوا، وَأَدْرَكْتَ أَوْتَارَ مَا ظَلَمُوا. كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ  
عَذَابًا وَاصِبًا، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَ حِصْنًا، كُنْتَ كَالجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ  
العَوَاصِفُ. كُنْتَ لِلطِّفْلِ كَالأَبِ الشَّفِيقِ، وَ لِلأَرَامِلِ كَالبَعْلِ العَطُوفِ. قَسَمْتَ  
بِالسَّوِيَّةِ، وَ عَدَلْتَ فِي الرَّعِيَّةِ، وَ أَطْفَأْتَ النَّيْرَانَ، وَ كَسَرْتَ الأَصْنَامَ، وَ أَذَلَّتْ  
الأوثَانَ، وَ عَبَدْتَ الرَّحْمَنَ. “ فِي كَلَامٍ لَهُ كَثِيرٌ.

فَالْتَفَتُوا فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا، فَسُئِلَ الحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ الرَّجُلُ؟ قَالَ:  
”الْحِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.“

”چون امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت کردند، پیرمردی گریه‌کنان آمد  
درحالی که می‌گفت:

امروز زنجیرهای نبوت پاره شد!

تا ایستاد درِ اطاقی که حضرت در آنجا مرغِ روحش پرواز نموده بود و با دو  
دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت:

خدا تو را رحمت کند! حَقًّا که اولین کسی بودی که اسلام آوردی، و با  
اخلاص‌ترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه شدیدتر بود، و  
خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزون‌تر،  
و مناقب و فضائلت از همه عالی‌تر، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به  
رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی  
در چهره‌ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سر و  
صدا از همه آرام‌تر بودی، و از جهت استقامت و ثبات از همه بالاتر و  
رفیع‌مرتبه‌تر بودی. کلام و سخت از همه مقبول‌تر، و منطقت از همه  
صحیح‌تر، و قلبت از همه شجاع‌تر، و کردارت از همه نیکوتر، و یقینت از  
همه قوی‌تر بود.

حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، و رعایت کردی آنچه را که مهمل  
گذاشتند، و دامن همت به کمر زدی در وقتی که آنها اجتماع کردند، و نفس  
خود را بلند داشتی هنگامی که آنها حرص زدند، و توقّف کردی در وقتی که  
آنها بدعت نهادند، و دادخواهی کردی نسبت به ظلم‌هایی که نمودند.

ای علی! تو نسبت به کافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان  
پناهگاه و ملجأ و حصن. تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تند بادهای



محبت محض و یا غیظ محض باشد، به درد نمی خورد، یعنی کامل نیست. کامل آن کسی است که در تحت تجلیات همه صفات پروردگار باشد؛ خداوند هم غضب دارد هم رحمت، هم شدید الإنتقام است و هم اینکه أرحم الراحمین، صفت لایق اوست!

## سخط و غضب امیرالمؤمنین در عین مروّت و

### مهربانی

در اوّل دعای افتتاح خواندیم:

[أرحم الراحمین] فی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ، أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقْمَةِ، أَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظْمَةِ.

### امیرالمؤمنین این چنین است!

کشتن امیرالمؤمنین در جنگ صفین در لیلۃ الهزیر حساب ندارد! در رکاب پیغمبر، کافر را می کشد، مشرکین را می کشد، معاندین را می کشد؛ چون افرادی که اهل عناد هستند،

---

اهواء و آراء باطل و طوفانهای سخت امیال و افکار مخالفین أبداً مختصر حرکتی و تکانی در تو به وجود نیاورد. نسبت به کودکان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رئوف و عطوف. بیت المال را به طور تساوی تقسیم کردی، و در رعیت و توده مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتشهای کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حق کشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش کردی، و بُت های ظاهر و باطن را در هم شکستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگی خداوند عزوجل قیام و اقدام کردی.

و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیّه آن حضرت را بیان کرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم که التفات کردند کسی را ندیدند، و از حضرت امام حسن علیه السّلام سؤال کردند، فرمود:

آن مرد پیر، خضر پیغمبر علیه السّلام بود.»

کثیف‌اند و مانند سرطان و سیاه‌زخم جامعه بشر  
را گرفته‌اند و باید بیرون بیایند! از آن طرف، رحم  
و مروّت و لطفش به اندازه‌ای است که نمی‌شود  
حساب کرد!

عدی بن حاتم در صفات امیرالمؤمنین به  
معاویه می‌گوید:

## توصیف یاران حضرت امیر مؤمنان

### عليه السلام آن حضرت را (ت)

لا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظَلَمَهُ وَلَا يَيْأَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ؛

«ظالمی که به کسی ظلم می‌کرد، از ظلم علی  
نمی‌ترسید؛ و مظلوم هم از گرفتن حقّ خودش  
مأیوس نمی‌شد.»<sup>۱</sup> یعنی وقتی خود انسان

---

<sup>۱</sup> سفينة البحار، ج ۶، ص ۱۸۴؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۴۸:

«رَوَى أَنَّ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ دَخَلَ عَلَى مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ؛ فَقَالَ: يَا عَدِيُّ! أَيْنَ  
الطَّرَفَاتِ؟ (يعني: بَنِيهِ طَرِيفًا وَ طَارِفًا وَ طَرْفَةً.) قَالَ: قُتِلُوا يَوْمَ صِفِّينَ بَيْنَ يَدَيِ  
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: مَا أَنْصَفَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ إِذْ قَدَّمَ بَنِيكَ وَ  
أَخْرَبَنِيهِ! قَالَ: بَلْ مَا أَنْصَفْتُ عَلِيًّا إِذْ قُتِلَ وَ بَقِيْتُ!»

دور از حریم کوی تو شرمنده مانده‌ام \*\*\*

شرمنده مانده‌ام که چرا زنده مانده‌ام

قال: \* صِفِّ لِي عَلِيًّا! فَقَالَ: إِنْ رَأَيْتَ أَنَّ تُعْفِينِي! قَالَ: لَا أَعْفِيكَ!

قال: كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى، شَدِيدَ الْقُوَى، يَقُولُ عَدْلًا وَ يَحْكُمُ فَصْلًا، يَتَفَجَّرُ  
الْحِكْمَةُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَ الْعِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتِهَا، وَ

يَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَوَحْشَتِهِ. وَكَانَ وَاللَّهِ غَرِيْزَ الدَّمْعَةِ، طَوِيْلَ الْفِكْرَةِ. يُحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا، وَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا مَضَى، يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّبَاسِ الْقَصِيْرُ وَ مِنَ الْمَعَاشِ الْحَسَنِ. وَ كَانَ فِيْنَا كَأَحَدِنَا، يُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُدْنِينَا إِذَا أَتَيْنَاهُ؛ وَ نَحْنُ مَعَ تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا، لَأُنْكَلِمُهُ هَيْبَتِهِ، وَ لَأَنْرَفِعَ أَعْيُنُنَا إِلَيْهِ لِعَظَمَتِهِ. فَإِنْ تَبَسَّمَ فَعِنَ اللَّوْلُوْءِ الْمَنْظُومِ. يُعْظَمُ أَهْلَ الدِّيْنِ، وَ يَتَحَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِيْنِ، لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظُلْمَهُ، وَ لَا يِيَأْسُ الضَّعِيْفُ مِنْ عَدْلِهِ. فَأُقْسِمُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً وَ قَدْ مَثَلَ فِي مَحْرَابِهِ وَ أَرَخَى اللَّيْلَ سِرْبَالَهُ وَ غَارَتْ نُجُومُهُ، وَ دَمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيْمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِيْنِ، فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: "يَا دُنْيَا! إِلَى تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَى أَقْبَلْتِ؟ غُرِّيْ غَيْرِيْ! لَأَحَانَ حِينِكَ؛ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا، لَأَرْجِعَ لِي فِيكَ! فَعَيْشُكَ حَقِيْرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيْرٌ. آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ قِلَّةِ الْأَنْبِيْسِ!"

قَالَ: فَوَكَّفَتْ عَيْنَا مُعَاوِيَةَ وَ جَعَلَ يُنَشِّفُهَا بِكُمِّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ! كَانَ كَذَلِكَ! فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ؟! قَالَ: كَصَبْرِ مَنْ ذُبِحَ وَ لَدَّهَا فِي حَجْرِهَا، لَا تَرْقَى دَمْعَتُهَا وَ لَا تَسْكُنُ عَبْرَتُهَا. قَالَ: كَيْفَ ذِكْرُكَ لَهُ؟ قَالَ: وَ هَلْ يَتْرُكُنِي الدَّهْرُ أَنْ أَنْسَاهُ؟»

”نقل شده است که عدی بن حاتم پیش معاویه رفت، معاویه گفت: ای عدی، کجا هستند طرفات؟ (یعنی سه فرزند عدی: طریف، طارف و طرفه.) عدی، پاسخ داد: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت رسیدند. معاویه گفت: علی با تو انصاف نمود، زیرا فرزندان تو را به جلو انداخت و فرزندان خود را در پشت لشکر محفوظ داشت! عدی گفت: بلکه من با علی انصاف نمودم، زیرا او به شهادت رسید و من هنوز زنده‌ام! معاویه گفت: اوصاف علی را برایم نقل کن. عدی گفت: اگر ممکن است مرا معاف داری. معاویه گفت: معاف نمی‌کنم!

عدی گفت: قسم به خدا! دارای افقی بس بعید و مقامی غیر قابل وصول بود، و دارای اراده‌ای متین و استوار (در مسیر حق با قوت و شدت حرکت می‌نمود)، سخن به عدل می‌راند، و در مقام حکم و قضاوت واقع را منظور می‌داشت. حکمت از تمام وجودش تراوش می‌نمود و علم از همه آثارش جاری می‌گشت، از دنیا و زخارف آن گریزان بود، و به شب و تاریکی‌های آن انس می‌ورزید. اغلب اوقات اشک از چشمانش سرازیر بود، و دائماً در حال تفکر و تأمل بود. وقتی با خود تنها بود نفس خود را به حساب می‌کشید

و به اعمال و کردارش می‌اندیشید و بر گذشته خود، دستان خود را به حال ندامت تکان می‌داد. از لباس کوتاه خوشش می‌آمد و غذای خشن را دوست می‌داشت. در میان ما چون یکی از ما بود؛ اگر او را به منزل دعوت می‌کردیم اجابت می‌کرد، و هنگامی که نزد او می‌رفتیم ما را به خود نزدیک می‌کرد. و با وجود احساس یک‌رنگی و صمیمیت، بین ما چنان هیبت و جلالی داشت که قادر بر تکلم با او نبودیم، و از عظمت و رفعتش قدرت نگاه به او را نداشتیم. هنگامی که سخن می‌گفت، دندان‌های سفیدش مانند لؤلؤ درخشنده متألئی می‌شد. ملتزمین به دین را گرامی می‌داشت، و مساکین را مورد لطف و محبت خود قرار می‌داد. شخص قوی از ظلم او در امان بود، و ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌گردید.

قسم به خدا! شبی او را دیدم که در محراب عبادتش به راز و نیاز مشغول بود، تاریکی شب همه جا را فرا گرفته بود و ستارگان پنهان شده بودند، اشک از چشمانش بر محاسن جاری بود درحالی که همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد، تو گویی الآن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت:

«ای دنیا! آیا متعرض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای و یا به من روی آورده‌ای؟ از پیش من برو و دیگری را بفریب! زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است. من تو را سه طلاقه گفته‌ام و دیگر رجوع و برگشتی نخواهد بود! زندگی با تو چقدر پست و بی‌ارزش است، و خطر تو چه آسان و سهل است! آه از کمی توشه و طول مسافت و قلت همدم و مونس!»

در این هنگام اشک معاویه سرازیر شد و با آستین خود آن را پاک می‌کرد. سپس گفت: خدا ابا الحسن را بیامرزد که این چنین بود! ای عدی، چگونه در فراق او صبر می‌کنی؟! گفت: مانند کسی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند، درحالی که اشکش تمامی ندارد و گریه‌اش ساکن نخواهد شد! معاویه گفت: چگونه به یاد او هستی؟ گفت: آیا روزگار مرا می‌گذارد که فراموشش کنم؟! (تعلیقه)

\* «از اینجا تا آخر روایت را در محاضرات محیی‌الدین عربی، ص ۱۳۷، طبع قدیم آورده است، ولی راوی را عدی بن حاتم نگفته، بلکه ضرار نام برده است؛ و در غایة المرام، ص ۶۷۳ از نهج البلاغة از ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان "السادس"؛ و از ابن‌ابی‌الحدید فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی التنزیل علی نهج البلاغة از ضرار؛ و نیز تحت عنوان "السابع" از ابن‌ابی‌الحدید از ابن‌عبدالبر در کتاب استیعاب از ضرار؛ و نیز در ص ۶۷۴ از طریق خاصه از ابن‌شهر آشوب از ضرار تحت عنوان "الثانی" نقل می‌کند؛ و نیز در مطالب السؤل، ص ۳۳ از ضرار نقل می‌کند؛ و در نسخه در ... ص ۱۳۴ از ابی‌صالح از ضرار نقل می‌کند؛ و در حلیة الأولیاء، ج

می خواهد یک ظالم را گوشمالی بدهد، اگر حقد و حسد و... داشته باشد - و لو به خاطر ظلمش - او را دو برابر عقوبت می کند و گوشمالی بیشتری می دهد! ولی علی این طور نبود؛ هر ظالمی که به کسی ظلم می کرد، به همان مقدار عقوبت می کرد. پس هیچ ظالمی از ظلم علی نمی ترسید؛ چون علی ظلم نداشت و انتقامی که از کفار و ظالمین می کشید به اندازه استحقاقشان بود. و هیچ ضعیفی هم از گرفتن حقّ خودش نسبت به علی مأیوس نبود و می دانست که اگر برود پیش علی، علی حقّ او را می گیرد؛ چون حکومت او، حکومت الهی و حکومت خداست.

معنی روایت: «علیُّ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»

مُفَضَّلُ بْنُ عَمْرِو بْنِ آمَدٍ نَزَدَ حَضْرَتِ صَادِقٍ

عَلَيْهِ السَّلَامُ كَقَالَ: «دَلَّ مِنْ غَرَفْتِهِ اسْتِ! بَرَايَ مِنْ

بَيَانِ كَنْ كَقَالَ عَالِي قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ اسْتِ؟»<sup>۱</sup>

---

۱، ص ۸۴ با إسناد خود از محمد بن السائب... از أبي صالح روایت می کند؛ و در منابع المودة، ص ۱۴۴ و امالی صدوق، ص ۳۷۱ نیز روایت را از ضرار نقل می کند؛ و نیز در بحار الأنوار، طبع آخوندی، ج ۴۱، ص ۱۲۰ از إرشاد القلوب دیلمی از ضرار روایت می کند؛ و نیز در الصواعق المحرقة، ص ۷۸ از ضرار نقل می کند؛ و در استيعاب ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ از ضرار نقل می کند.» (تعلیقه)

<sup>۱</sup> مشارق أنوار اليقين، ص ۲۸۸:

(این حدیث را چند روز پیش خواندیم)

حضرت هم یک بیانی کردند و مفضل گفت:

«خدا پدرت را بیامرزد، مرا راحت کردی!»

آن بیان حضرت مطابق سلیقه و فکر خود

مفضل بود. ولایت امیرالمؤمنین کجاست؟!

امیرالمؤمنین در روز قیامت می ایستد و می گوید:

ای بهشت، بگیر آن افرادی را که باید در کام خود

ببری! و ای جهنم بگیر!

امیرالمؤمنین در قیامت یک انسان یک متر و

نیمی نیست! او ولایت خداست! که تمام عوالم

را گرفته، و اختیار و اراده پروردگار و اسم اعظم

---

«ما رواه الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ عَلَيٌّ

عَلَيْهِ السَّلَامُ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ حُبَّةً وَ النَّارَ عَدْوَةً، فَأَيْنَ مَالِكٌ وَ رِضْوَانٌ إِذَا؟

فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ! أَلَيْسَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ؟!» قُلْتُ: بَلَى!

قَالَ: «فَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ مَالِكٌ وَ

رِضْوَانٌ أَمْرُهُمَا إِلَيْهِ! خُذْهَا يَا مُفَضَّلُ؛ فَإِنَّهَا مِنْ مَكْنُونِ الْعِلْمِ وَ مَخْزُونِهِ!»

”مفضل بن عمر روایت کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض

کردم: اگر چنین است که علی علیه السلام دوستدار خود را وارد بهشت، و

دشمن خود را وارد جهنم می کند، پس مالک (فرشته پاسدار جهنم) و رضوان

(فرشته خازن بهشت) کجا هستند؟

حضرت فرمودند: «ای مفضل! آیا تمام خلائق در روز قیامت به امر محمد

صلی الله علیه و آله و سلم نیستند؟»

عرض کردم: بلی! حضرت فرمودند: «پس در روز قیامت علی علیه السلام

به امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، قسمت کننده بهشت و دوزخ است

و امر مالک و رضوان نیز به دست آن حضرت می باشد. ای مفضل، این

مطلب را بگیر و نگه دار که از علم منخفی و مخزون است!»

او محلّ تجلّی و همهٔ صفات پروردگار است.

## صفات انسان کامل و فقیه حقیقی

انسان کامل آن کسی است که در جای خود، باید عفو داشته باشد، در جای خود، باید لطف داشته باشد، باید خنده داشته باشد، باید اخم داشته باشد، باید به بچّه شکلات بدهد، گوشمالی هم بدهد؛ باید برای مردم خطبه بخواند، باید برای حد زدن چوب و فلک هم داشته باشد. اگر اینها را نداشته باشد کامل نیست، یک طرفه است؛ یعنی در تحت یک اسم از صفات پروردگار وارد شده است، مثل افرادی که همیشه از خوف خدا گریه می کنند ولی رجاء در آنها نیست، و یا رجاء زیادی نسبت به خدا دارند ولی خوف ندارند، اینها کامل نیستند. انسان کامل آن کسی است که هر دو جنبهٔ خوف و رجاء در او باشد؛ ممکن است بعضی اوقات خوف یا رجاء غلبه کند، ولی هر دو جهت باید باشد:

عن أمير المؤمنين عليه السلام: «ألا أُخبرُكم بالفقيه كُُلِّ الفقيه؟! <sup>۱</sup> مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِهِ. <sup>۲</sup>» فقیهی که کمال فقاها را دارد، آن کسی است که هم مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و هم آنها را از عذاب خدا ایمن نکند، یعنی آن قدر به آنها رجاء ندهد که در معصیت تجرّی کنند.»

باید همیشه مردم را بین این دو جهت نگاه

---

<sup>۱</sup> خ ل: حقّ الفقیه.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۱، ص ۳۶، با قدری اختلاف.

دارد؛ باید هم جهنم را نشان دهد و هم بهشت را، هم شمشیر بکشد و هم شکلات و راحت‌الحلقوم قسمت کند، هم مردم را گریه بیندازد و هم بخنداند.

یک جوانی پریروز آمد پیش ما و مسئله می‌پرسید، یک مرتبه گفت: آقا نگاه کنید صورت من پر از جوش است! چه کار کنم خوب شود؟ گفتم: خب ازدواج کن! یک مرتبه تعجب کرد و گفت: آقا همین الآن؟! گفتم: بله! این قدر از این نسخه‌ای که ما برایش نوشتیم خوشش آمد! گفت: آقا من حالا بچه‌ام! گفتم: نه آقا جان، بچه هم نیستی.

همه عالم همین طور است ها! ما برای زندگی کردن به همه چیز احتیاج داریم؛ هم آب احتیاج داریم و هم آتش، اگر آب را که مظهر رحمت است، نداشته باشیم، دیگر همه می‌میریم! برای طهارت هم آب می‌خواهیم. اگر آب باشد ولی آتش نباشد، باز هم نمی‌توانیم؛ چون غذا را باید بپزیم، نان سنگک و سحری و افطاری را باید با آتش درست کنیم، همه مردم که نمی‌توانند نان و ماست بخورند! حالا برای خود آن ماست هم باید شیر را گرم کرد، و نان هم بالأخره در تنور درست شده است، پس آتش هم لازم است. پس این که امیرالمؤمنین نبأ عظیم است، یعنی صدای



بزرگی که تمام عوالم را گرفته است؛ حقیقت آن

حضرت همه جا را گرفته است!

و صَلَّى عَلَى الصَّادِقَةِ الطَّاهِرَةِ: <sup>۱</sup> «ای پروردگار، درود و رحمت بفرست بر صدیق طاهره.»

الصَّادِقَةُ: یعنی آن زن راستگو و تصدیق کننده؛

غیر از صدیقه و یا صادق، صدیق می گویند، فعیل

صیغه مبالغه است؛ یعنی علاوه بر اینکه خودش صادق

است و هیچ جنبه کذب در وجودش نیست، خیلی

خیلی راستگو است!! الطَّاهِرَةُ: یعنی پاک، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛<sup>۲</sup>

اینها پاک شده به دست خدا هستند؛ و خدا کسی را که

پاک کند دیگر کثیف نمی کند، و خدا مدالی را که بدهد

دیگر پس نمی گیرد، چون محتاج نیست.

«الصَّادِقَةُ الطَّاهِرَةُ» کیست؟ آن فاطمه،

قطع کننده شیعیان خود از جهنم است:

[عن عليّ بن أبي طالب عليها السلام، قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

يقول: «إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ فَاطِمَةً، لِأَنَّهَا فُطِمَتْ هِيَ وَشِيعَتُهَا وَذُرِّيَّتُهَا مِنَ النَّارِ.»<sup>۳</sup>

«فاطمه، فاطمه نامیده شد برای اینکه خودش و

شیعیان و ذریه اش را از آتش جدا می کند.»

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>۲</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

<sup>۳</sup> دلائل الإمامة، ص ۱۴۸.

فاطمه: یعنی قاطع. هر کس که شیعه او باشد،  
با آتش ربط ندارد و اصلاً آتش جرئت نمی کند  
به سمت وی بیاید! او را به چه مناسبت بگیرد؟!  
شیعه فاطمه و آتش که با هم مناسبت ندارد!

سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ؛<sup>۱</sup> «فاطمه، خانم و رئیس نسبت به تمام زنان عالمیان است.»

روایت داریم:

حضرت مریم سیده زنان خودش بود، حضرت  
آسیه سیده زنان خودش بود؛ ولیکن فاطمه سیده  
همه زن‌ها است، و در روز قیامت که تمام زنان  
عالم جمع می شوند، سیده اوست.<sup>۲</sup>  
سیده مؤنث سید است؛ سید: یعنی آقا و بزرگ،  
و سیده: یعنی خانمی که بزرگ است و ریاست دارد و  
از هر جهت دارای مزیت است.

و صَلَّى عَلَى سَبْطِي الرَّحْمَةِ؛ «خدایا، درود بفرست بر دو فرزند دختر پیغمبر، دو اولادی که  
اینها دو سبط رحمت‌اند.»

سبط: به فرزند دختر می گویند.

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۶۸:

«وَمِنَ الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحَابِ السُّنَّةِ مِنْ سُنَنِ أَبِي دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَارَّ فَاطِمَةَ وَقَالَ  
لَهَا: "أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟!"

فَقَالَتْ: "فَأَيْنَ مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ؟"

فَقَالَ: "مَرِيْمُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَآسِيَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا."»

و إمامي الهدى؛ «و دو امامند و دو پیشوا (اما نه دو پیشوای دنیا، نه دو پیشوای قتل و غارت و نه دو پیشوای جاه و جلال؛ بلکه دو پیشوایند در عالم هدایت.)»  
الحسن والحسين؛ کی حضرت امام حسن و یکی حضرت امام حسین..»

حسن یعنی نیکو، حسین هم یعنی نیکو؛ اما

چون امام حسین کوچک تر بودند، نیکویی اش

نسبت به او کوچک تر است، لذا اسم حضرت

امام حسن را حسن گذاشتند و حسین هم صیغه

تصغیر همان ماده است.

سَيِّدَى شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.<sup>۱</sup> «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند.»

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عَمْرَ سَيِّدَا أَهْلِ الْجَنَّةِ؛<sup>۲</sup> دوتا

سید پیران بهشت اند.» یعنی چه؟! بهشت که پیر ندارد!

آدم پیر، یعنی آدمی که همه قوای خودش را از دست

داده است. بهشت جای پیرها نیست! این بیچاره‌ها

خواستند روایت درست کنند، اما غافل بودند که

مُچشان گرفته می شود.

پیغمبر بعضی اوقات یک مزاحی می کردند؛

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>۲</sup> الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۴۶، روایتی را نقل می کند که در ضمن آن، امام جواد علیه السلام به سؤالات یحیی بن اکثم پیرامون روایات عامه پاسخ می دهند. من جمله درباره این روایت جعلی می فرمایند:

«... قَالَ يَحْيَى: وَ قَدْ رُوِيَ أَيْضًا أَنَّهُمَا سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَمَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: " وَ هَذَا الْخَبَرُ مُحَالٌ أَيْضًا؛ لِأَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ كُلَّهُمْ يَكُونُونَ شُبَّانًا وَ لَا يَكُونُ فِيهِمْ كَهْلٌ، وَ هَذَا الْخَبَرُ وَضَعَهُ بَنُو أُمَيَّةَ لِمُضَادَّةِ الْخَبَرِ الَّذِي قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِأَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. »

یک روز به یک پیرزنی گفتند: «پیرزن‌ها وارد در بهشت نمی‌شوند!» این پیرزن خیلی منقلب شد، بعد حضرت فرمودند: «نه، خدا آنها را جوان می‌کند و آن وقت وارد در بهشت می‌کند!»<sup>۱</sup> این شوخی‌هایی که هم لطافت دارد و هم متنبّه‌کننده، خیلی خوب است.

یک روز زنی آمد پیش پیغمبر و از شوهرش شکایت می‌کرد، پیغمبر گوش دادند و بعد گفتند: «شوهر تو همان کسی نیست که سفیدی چشمش بیش از سیاهی‌اش است؟» گفت: «یا رسول الله، نمی‌دانم!» حضرت فرمودند: «پس برو نگاه کن!» این آمد و مدام به صورت شوهرش نگاه می‌کرد، این نگاه کرد و آن نگاه کرد! و بالأخره آشتی شد. بله پیغمبر می‌خواست آنها را آشتی بدهد.<sup>۲</sup>

«سَيِّدِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ!»<sup>۳</sup> آقا، پیر در بهشت نیست، پیرزن نیست، اینها به درد بهشت نمی‌خورند! حوریِ بهشت که عبوزه نیست! تا به حال حوری خمیده و غوز دار نشنیده‌ایم! این بهشت دیگر جهنم

---

<sup>۱</sup> کشف الغمّة، ج ۱، ص ۹:

«وَقَالَ لِعَجُوزٍ: "الْجَنَّةُ لَا تَدْخُلُهَا الْعُجُزُ!" فَبَكَتْ. فَقَالَ: "إِنَّهِنَّ يَعِدْنَ أَبْكَارًا!"»

<sup>۲</sup> مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۱۴۸.

<sup>۳</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

می‌شود؛ به‌خصوص اگر عجاظ با همان صفات خودشان در بهشت طلوع و ظهور کنند، دیگر بهشت را قیامت می‌کنند! آن‌وقت خدا آنها را به دختران جوان، با استعداد و بانشاط تبدیل می‌کند که معده خوب کار می‌کند، چشم خوب می‌بیند، گوش خوب می‌شنود و از لذات بهشتی استفاده می‌کند.

شاید روایتی را که می‌خواستند جعل کنند

این‌طور بوده که: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رِئِيسَا شِيَابِ أَهْلِ النَّارِ!» چون در آتش از این پیرمردها و غوزدارها و کمردرها و این‌هایی که گوششان تعفن می‌گیرد و چشمشان نمی‌بیند و ستون نخاعشان پُر از چرک و آتش است [زیاد است]، چون تمام خرابی‌ها در جهنم است دیگر! [هر خوبی و حُسنی] مال بهشت است و هر چه در مقابلش قرار بگیرد مال جهنم است.

پیشوایی ائمه اطهار بر تمام مسلمانان مؤمن و

منکر

و صَلَّى عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ؛ «صلوات و درود بفرست بر ائمه و پیشوایان مسلمین!»

اینها تنها پیشوایان مؤمنین و امام‌های شیعه

نیستند؛ بلکه امام‌های همه مسلمین هستند،

می خواهند قبول کنند می خواهند نکنند، اینها امام هستند.

علی بن الحسین؛ «امام چهارم» و محمد بن علی؛ «حضرت باقر که اسمشان محمد است» و جعفر بن محمد؛ «حضرت صادق» و موسی بن جعفر و علی بن موسی؛ «حضرت امام کاظم و امام رضا» و محمد بن علی؛ «حضرت امام تقی» و علی بن محمد؛ «حضرت امام علی النقی» و الحسن بن علی؛ «حضرت امام حسن عسگری» و الخلف الهادی المهدی؛<sup>۱</sup> «آنکه دنبال حضرت امام حسن عسگری و جانشین اوست، که هدایت کننده، مهدی و هدایت شده است.»

خلف: یعنی جانشین؛ مهدی: یعنی هدایت شده.

حضرت مهدی هدایت شده به هدایت خداست که می تواند هدایت کند.

**علت اهمیت لقب مهدی نسبت به سایر القاب**

**حضرت ولی عصر**

اصلاً چرا حضرت مهدی را مهدی می گویند؟ مگر حضرت مهدی هدایت نمی کند، پس باید بگویند هادی؛ ولی چرا می گویند مهدی و هدایت شده؟! چون مهدی، از هادی مهم تر است؛ چون تا مهدی نباشد هادی هم نیست:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟)<sup>۲</sup>

«آیا آن کسی که مردم را به حق هدایت می کند، بهتر است که انسان از او تبعیت کند یا آن کسی که هدایت نمی کند الا اینکه اول خودش هدایت

<sup>۱</sup> همان.

<sup>۲</sup> سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵.

شود به هدایت خدا؟! (آن هدایت شده می تواند هدایت کند.)»

پس مهدی: یعنی مهدیّ بالله؛ کسی که خدا او را هدایت کرده و زمام او را در دست گرفته و اداره کرده و تمام شئون سلوک او در دست پروردگار است. وقتی این قسم از هدایت پیدا شود، دیگر هدایت کردن مردم کار مهمی نیست و خیلی آسان است؛ عمده، هدایت شدن است. و لذا حضرت مهدی به لقب مهدی بیشتر معروف است تا به هادی، با اینکه هادی هم از القاب آن حضرت است. هادی، الخَلْفُ الصَّالِحُ، الصَّالِحُ، الْمُتَّقِمُ همه اینها از القاب آن حضرت است، و مرحوم نوری در کتاب نجم الثاقب، القاب آن حضرت را به صد و هشتاد و دو لقب رسانده است،<sup>۱</sup> ولی مشهورترین آنها مهدی است؛ به این جهت که مهدی یعنی هدایت شده در دست پروردگار. خدا او را درست کرده و کسی را که خدا درست کند، هیچ عیبی ندارد! اگر خدا عیب دارد، او هم عیب دارد! آیا می شود خدا عیب داشته باشد؟ پس تمام جهات او هم پاک است؛ ظاهر، باطن، اراده و سِرِّ او، همه طهارت محض است.

---

<sup>۱</sup> نجم الثاقب، ج ۱، باب دوّم از ص ۸۵ - ۱۷۷.

## حجّت و امین‌های خدا در شهرها و بلاد

حُجَّجَكَ عَلَىٰ عِبَادِكَ؛ «اینها حجّت‌های تو هستند بر بندگان تو.»  
وَأَمْنَائِكَ فِي بِلَادِكَ؛<sup>۱</sup> «و امین‌های تو هستند در شهرها و بلاد تو.»

گفتیم که: «صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ

وَأَمِينِكَ!» اُمْنَاءُ جمع امین است؛ همین طوری که

پیغمبر امین است، اینها هم اُمْنَاءُ در بلاد تو هستند.

اگر آدم پیش اینها بیاید، مأمون است و آنها او را

حفظ می‌کنند؛ اما اگر آدم پیش غیر اینها برود، جیب

او را خالی می‌کنند و بعد او را نَفْلَه می‌کنند و

می‌کُشند، چون اینها مخالف اُمْنَاءُ یعنی خائن هستند.

پیغمبر فرمود: «بیاید در کشتی اهل بیت من

سوار شوید، که شما را به مقصد می‌رساند!» حالا

اگر انسان در آن کشتی سوار نشد و در این طوفان

یک نفر کشتی‌ای نشان داد و یا تخته‌ای را در دریا

انداخت، آدم می‌رود و روی آن می‌ایستد، همین‌که

یک موج می‌زند او می‌رود زیر دریا، و آن کشتی

فایده‌ای ندارد! کشتی‌ای که آدم را حفظ می‌کند

شرایطی دارد: باید دیواره‌هایش بلند باشد، باید

ضخامت کشتی چنین باشد، باید نگهبانش نوح

باشد، انسان در هر کشتی‌ای که نمی‌تواند سوار

شود.

---

<sup>۱</sup> فقراتی از دعای شریف افتتاح.



مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.<sup>۱</sup>

«مثل اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح

است؛ کسی که سوار شود نجات پیدا می کند، و

کسی که تخلف کند غرق می شود.»

آن کشتی نجات می دهد چون نظر کرده

است. کشتی حضرت نوح، کشتی ای است که به

امر خدا ساخته شده، حالا هر کس در این کشتی

سوار شود، همه چیزش نجات پیدا می کند؛

خودش، زنش، بچه اش، زندگی اش، مالش،

دنیایش و عمرش. و همچنین عقل و سر و

قیامتش از همه مواهب الهیه تمتع می برد. اما اگر

به این کشتی سوار نشود غرق می شود و کسی که

غرق شود هلاک می شود.

آدم سراغ هر کسی غیر از اینها می خواهد

برود، او امین نیست؛ حالا اگر پیش کسی برود

که امین نیست و بگوید مال مرا نگه دار، او

چه کار می کند؟! یا بگوید جان مرا حفظ کن،

چه کار می کند؟! او منتظر است که جیب انسان را

خالی کند و گردن انسان را بزند و هر چه می تواند

از انسان استفاده کند! چون او گرسنه است، اما

امام سیر است؛ او خائن است، اما امام امین است؛

---

<sup>۱</sup> بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۹۷.

او حکومت پیدا می کند برای اینکه شأن پیدا کند، اما امام حکومت پیدا نمی کند که شأنش در جامعه زیاد شود بلکه امام حکومت پیدا می کند تا بتواند امر خدا را اجرا کند؛ بین این و بین آن خیلی فرق است! اینها اُمّاء تو هستند در بلاد تو.

صَلَاةٌ كَثِيرَةٌ دَائِمَةٌ.<sup>۱</sup> «رحمت فراوان و دائمی و اصلاً هرچه رحمت داری برای اینها بفرست.»

## معنای قیام حضرت مهدی در عصر غیبت

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى وَ لِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ؛<sup>۲</sup> «درود بفرست بر ولیّ امر خودت، او که ولایت امر دارد و الآن ایستاده است!»

این نیست که بعداً یقوم، و بعداً قائم خواهد شد؛ بلکه حضرت الآن قائم است و الآن امور همه دنیا به دست اوست، منتها نمی بینیم و نمی فهمیم و بعد می فهمیم!

معنای امام این است که: او مُسیطر بر عالم مُلک و ملکوت است و به واسطه او در هر ذره ای از ذرات عالم افاضه توحید می شود، و بدون اراده و اختیار او سنگ از جای خودش تکان نمی خورد. پس آن وقت که حضرت ظهور کنند، این مطلب ظاهر می شود، نه اینکه در آن وقت قدرت بر آن کار پیدا می کنند و حالا ندارند، و نه اینکه آن وقت چنین می کنند و حالا این طور

---

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

<sup>۲</sup> همان.

می‌کنند؛ در هر دو حال، امر به دست اوست. آن وقت، عالم ظهور است، نه عالم قدرت؛ یعنی بر ما منکشف می‌شود که این کار از امام برمی‌آید، ولی حالا منکشف نیست، نه اینکه آن وقت قدرت پیدا می‌کند و حالا ندارد. خوب توجه کردید؟! این یک اشاره بود، بعد بروید دنبالش بگردید و ببینید چه پیدا می‌کنید.

المُؤَمَّلُ؛ «آن کسی که مورد امید و آرزوهای همه است.»

و العَدَلِ الْمُتَتَبَّرِ؛ «و آن امام عادل که مورد انتظار مردم است.»

**امداد نمودن حضرت مهدی به وسیله ملائکه**

**مَقْرَبٌ وَ رُوحُ الْقُدُسِ**

و حُفَّةً بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ؛<sup>۱</sup> «دور و اطراف او را بگیر و او را محفوف کن به وسیله ملائکه مقربین خود که همه آنها خدام و حشم او هستند.»

عروسی را که می‌برند، دور او را مقداری از

افرادی که با او هم‌سن، هم‌سال و هم‌زی‌اند می‌گیرند

و او را در وسط حفظ می‌کنند، یا پادشاهی که

می‌خواهد یک جا برود، وزرا و بزرگان اطراف او را

می‌گیرند و یک اسکرتم درست می‌کنند؛ حالا امام

زمان که می‌خواهد بیاید دیگر از اینها ندارد، خدایا

او را حفظ کن و محفوف کن بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ!

این طرف جبرائیل می‌ایستد، آن طرف میکائیل،

<sup>۱</sup> همان.

آن طرف اسرافیل و آن طرف عزرائیل، تمام آن عوالم در دست اینهاست و اینها مال این دنیا هستند؛ یعنی هر کدام از این ملک‌ها در آن عالم تبدیل به دو ملک می‌شوند، در نتیجه هشت ملک می‌شوند:

﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةً﴾<sup>۱</sup>؛ «و

آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته بر سر خود برمی‌دارند.»

ما حالا نمی‌توانیم همه‌اش را بیان کنیم؛ چون خیلی طول و تفصیل دارد، اجماًلاً بگوییم و بگذریم.

﴿و حُفَّهُ بِمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ﴾؛ تمام این ملائکه

مقربین تو، کارگردان و مأمور او هستند، گوش‌به‌زنگ هستند که هر امر و نهی‌ای از آنجا صادر شود، اینها اطاعت کنند.

و آئِدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ؛<sup>۲</sup> [«و او را به روح القدس مؤید گردان!»]

خیلی مهم است ها! ولی خدا خیلی مهم است

ها! ملائکه مقربین پروردگار در تحت اطاعت هیچ

پیغمبری نبودند غیر از پیغمبر ما! البته ملائکه دیگر

در تحت امر بودند؛ دیشب ذکر کردیم که قلب

<sup>۱</sup> سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۷.

<sup>۲</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۰، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

حضرت یونس گرفت و عالم تغییر کرد، و همچنین نسبت به حضرت هود یا صالح یا حضرت موسی و یا حضرت لوط. پس باعث و بانی این تغییری که در عالم پیدا می شود، ملائکه است؛ آنها اطاعت می کنند و تغییر می دهند. اَمَّا اَنْ مَلَكِ اعْظَمُ كِه از همه ملائکه بالاتر است، جبرائیل است و از آن بالاتر روح القدس. اینها که به زودی تسلیم کسی نمی شوند! اَمَّا اینها تسلیم آن کسی هستند که او آیتک الکبریٰ و النبی العظیم است، و آن مقام کسی است که با پیغمبر اکرم موازنه دارد.

## ترجمه فقراتی از دعای شریف افتتاح توسط

### معلق

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ، اسْتَخْلِفُهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ، مَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، أَبْدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا، يَعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا.<sup>۱</sup>

[«بار الها! او را دعوت کننده به سوی کتاب خود

قرار بده، و پاسدار و نگهبان دین و شریعتت

بگردان. حکومت و ولایت بر زمین را نصیب او

بفرما، هم چنان که پیش از او نیز به بعضی از

بندگان سلطنت و مکت عطا نموده بودی.

دین و آیینی که مورد رضا و پسند تو است برای

او مقرر بفرما، و پس از خوف از معاندین و

<sup>۱</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

ظالمان<sup>۱</sup> او را در مأمن و جایگاه امن و امان متمکن  
بگردان؛ تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش  
نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو  
نهراسد و بیم به خود راه ندهد.» [معلق]

اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَأَعِزِّ بِهِ، وَاَنْصُرُهُ وَاَنْتَصِرْ بِهِ، وَاَنْصُرُهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَاَفْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَاَجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.

اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَاَسُنَّةَ نَبِيِّكَ، حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ.  
اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ، نُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَاَهْلَهُ وَاَتُدُلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَاَهْلَهُ، وَاَتَجَعَّلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَاَلْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ، وَاَتُرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَاَلْآخِرَةِ.

بار پروردگارا! ما جميع گروه شیعیان، از تو  
خواهانیم که وی را عزت ده، و ما را به نیروی  
امامتش عزت بخش، و وی را یاری کن، و ما را  
به نیروی ولایتش پیروز فرما! و چنان مددی در  
مرز اقتدار و حکومتش به او بنما، که نقصان و  
شکستی در آن راه نیابد! و فتح و گشایشی آسان  
به وی عنایت کن تا رنجی و مشکله‌ای را در خود  
نیروراند! و از نزد خودت قدرت با

پشتوانه‌ای بدو نصیب فرما تا فتور و سستی از  
دنبالش نباشد!

بار پروردگارا! دینت و سنت پیامبرت را به دست  
با کفایتش آشکار فرما، تا آنکه چیزی از بیان حق  
و عمل به حق، به خاطر ترس و نگرانی احدی از  
خلایقت پنهان نماند!

---

<sup>۱</sup> ترجمه از رساله نکاحیه، ص ۵۶.

بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان، با تضرع و  
 ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که  
 دوره‌ای پسندیده پیش‌آوری که در آن دوران،  
 اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و  
 پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را از داعیان  
 به فرمان‌برداری و از رهبران آنها به راه خودت  
 قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس  
 خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما  
 فرمایی!»<sup>۱</sup>

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَا، وَمَا قَصَرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَا.

اللَّهُمَّ الْمُمْ بِهٖ شَعْنَنَا، وَاشْعَبَ بِهٖ صَدَعْنَا، وَارْتُقَ بِهٖ فَتَقْنَا، وَكَثُرَ بِهٖ قَلْتْنَا، وَأَعَزَّ بِهٖ ذَلَّتْنَا، وَ  
 أَغْنَى بِهٖ عَائِلْنَا، وَاقْضِ بِهٖ عَن مَّغْرَمِنَا، وَاجْبُرْ بِهٖ فَقْرَنَا، وَسُدِّ بِهٖ خَلَّتْنَا، وَيَسِّرْ بِهٖ عُسْرَنَا، وَ  
 بَيِّضْ بِهٖ وُجُوهَنَا، وَفُكِّ بِهٖ أَسْرَنَا، وَأَنْجِحْ بِهٖ طَلِبَتْنَا، وَأَنْجِزْ بِهٖ مَوَاعِيدَنَا، وَاسْتَجِبْ بِهٖ  
 دَعْوَتَنَا، وَأَعْطِنَا بِهٖ فَوْقَ رَغْبَتِنَا.

]] «بار پروردگارا! نسبت به حقایقی که ما را آشنا  
 کردی، پایدار و پابرجا بدار و از آنچه که جاهل  
 و غافل گشته‌ایم، آشنا و آگاه بگردان.

پروردگارا! به واسطه جود او، امور متشتت و  
 در هم ریخته ما را انسجام بخش، و گسیختگی و  
 تفرق ما را منتظم بدار، و اختلاف و نقار بین ما را  
 به واسطه او از میان بردار، و اندکی جمعیت ما را  
 فزونی بخش، و ذلت ما را به عزت بدل نما، و  
 خاندان ما را به برکت و رحمت او بی‌نیاز گردان،  
 و خسارات ما را جبران کن، و فقر ما را برطرف

<sup>۱</sup> ترجمه از وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام، ص ۳۵.

<sup>۲</sup> خ ل: أَعَزَّ.

نما، و نقایص ما را ترمیم کن، و گرفتاری ما را از میان بردار، و در قبال مردم ما را روسفید گردان،  
و

گرفتاران ما را رهایی بخش، و مطالبات و تقاضاهای ما را برآورده بفرما، و وعده‌های ما را جامه عمل بپوشان، و خواست‌های ما را به منصه اجابت برسان، و بیشتر از آنچه مورد رغبت و اشتیاق و تقاضای ما است عنایت بفرما.» [معلق]

يا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ و أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ! اشفِ بِهِ صُدُورَنَا و اذْهَبِ بِهِ غَيْظَ قُلُوبِنَا، و اهدِنَا بِهِ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ و انصُرْنَا عَلَى عَدُوِّكَ و عَدُوِّنَا. إِلَهَ الْحَقِّ، آمِينَ!

]]ای کسی که از میان تقاضا شدگان بهترین هستی، و از میان عطاکنندگان بذل و بخشش وسیع‌تر و بیشتر است! به واسطه وجود آن حضرت سینه‌های غم‌دیده ما را التیام بخش، و حقد و کینه و کدورت بین دل‌ها را برطرف بفرما، و در مواقف سرگشتگی و حیرت و شک و تردید، به واسطه وجود او ما را به راه راست و حق مستقیم دلالت بفرما؛ زیرا فقط ذات اقدس تو است که هر که را بخواهی به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌نمایی! و ما را بر دشمنانت و دشمنانمان نصرت عنایت کن. ای پروردگار بر حق، آمین!]] [معلق]



اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَغَيْبَةَ إِمَامِنَا<sup>۱</sup> وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا،  
وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَتَظَاهَرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا! فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ  
مِنْكَ تُعَجِّلُهُ، وَبُصْرٍ تَكْشِفُهُ، وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ، وَسُلْطَانٍ حَقٌّ تُظَهِّرُهُ، وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَ  
عَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا؛ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.<sup>۲</sup>

[«بار پروردگارا! ما در فقدان پیامبرمان که درود

تو بر او و آلش باد، و غیبت امام و پیشوایمان، به

تو التجاء و شکوه می آوریم، و از کثرت

دشمنانمان و

قلت تعدادمان و شدت فتنه‌های زمان و

پشت کردن زمانه، به تو التماس می نماییم. پس

بر محمد و آل او درود فرست، و ما را بر فتح و

پیروزی بر اعداء کمک و مساعدت بنما، و ضرر

و زیان را از ما بردار، و نصرت و ظفر را با عزت

و شوکت نصیب ما بگردان، و سلطان حق را

ظاهر و آشکار بنما، و لباس رحمت و اسعه خود

را بر قامت ما بپوشان، و عافیت و صلاح امور را

رداء ما قرار ده! به رحمت خود، ای

ارحم الراحمین.»] (معلق)

---

<sup>۱</sup> خ ل: ولینا.

<sup>۲</sup> الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۳، فقراتی از دعای شریف افتتاح.